



## آتش عشق

✑ غلامحسین قیصرانی

من خراب روی ماه و خرمن گیسوی تو  
رحم کن بر عاشق خود، گشته ام جادوی تو  
عاشقم بر روی ماهت ای نگار نازنین  
حالیای یک دم بیا و حال زارم را ببین  
بین چگونه در تب و تابم زهجت ای نگار  
باز گرد و بر تن بیمار من جانی بیار  
زخمیم از تیر مژگان و کمان ابرویت  
آن لب لعل و شکنج موسی و خیال هندویت  
واله چشمان شهلائی توأم ای گل‌گذار  
خود بگو تا چند مانم بر رخت چشم انتظار  
کشته محراب عشق چون تویی حوری و شم  
فاش گو، تا چند باید محنت و جورت کشم  
جور هماندازه دارد، رحم کن بهر خدا  
غرقه ام در عشق تو بر کشتی بی ناخدا  
می بری هر دم مرا در وزطه هجر و هلاک  
پس تبسم می کنی با ناز و می گویی چه باک  
می کشی با دست و با پا از خودت می رانیم  
راز این کارت ندانم، باز هم می خوانیم  
با تن رنجور و روی زرد و جان بی شکیب  
لاجرم باید بنوشم داروی تلخ طیب  
صبر ایوبی ببااید عاشقان چون منی  
تا که بردارند یار جور تو سیمین تنی  
قیس اگر مجنون شد و سر بر بیابانها نهاد  
همجو تو لیلی وشی در روح و جانش پا نهاد  
ماجرای ویس و رامین عشق سرشار من است  
بار هجرت می کشم بر دوش تا جان در تن است  
بیستون را می کنم از جا زخم تیشه ام  
نازنین شیرین من، فرهاد عاشق پیشه ام  
مدعی خاموش، آتش را خدا اندر نهاد ما نهاد  
جمله هستی عاشقند از ذره و از خاک و باد  
جمله عالم دلبری دارند اندر کار خویش  
جمع می گردد در آن هجر وصال و نوش و نیش

## حجاب

✑ حبیب اله زارع

با تو گویم خواهرم راه ثواب  
تا بدانی عفت و وضع حجاب  
پوشش زن طبق گفتار خداست  
و حی مطلق از زبان انبیاست  
باعث شخصیت شخص زن است  
بهر زن این ماجرا چون مآمن است  
زن چو گوهر باشدش در دین ما  
مایه‌ی فخر است در آیین ما  
آیت حق خدای اکبر است  
رمز تسکین و جلای اطهر است  
هیچ فرقی نیست بین مرد و زن  
هر دو مسئولند در این انجمن  
مرد هم باید که باشد در حجاب  
از طریق مردی و نظم و صواب  
لیک زن باید چو گوهر در صدف  
تا رود راه خدا را با هدف  
لخت بودن عامل شیطان بود  
باعث نابودی ایمان بود  
گر که می خواهی که باشی در امان  
یا که باشی مفتخر در این زمان  
گر که باشی دوستدار فاطمه(س)  
راه او باید روی بی واهمه  
فاطمه الوی راه مآمن است  
راه او الکو و تقوای زن است  
راه او راه نجات است خواهرم  
بهرتر است الگو بگیری سرورم  
بدحجابی عامل شیطان بود  
باحجابی عامل ایمان بود  
اقتدار زن به این معنا بود  
نی که لخت و ننگ و بی تقوا بود  
گر که وجدان باشدت در پیش رو  
گر که خواهی زندگی با آبرو  
گر که فکر مرگ باشی هر زمان  
عبرت آموزی به آمل جهان  
پیشه خود ساز از راه ثواب  
عفت و تقوا و مخصوصا حجاب

شعری به لهجه کازرونی

## انجیر

✑ پرویز رمیا

بچاها رفتیم سی انجیر بلکنک تو باغ ولو  
مو بیدم قربونلی یادش بخیر اکبر گولو  
ما سوار موتور بیدیم آکبه سوار گر خر شلو  
باور که چار می دا چارئل عین اسب خالو  
انجیرا هم چه دزشت هر یکی شو قد آلو  
تو دهننت او می ش خوشمزه بی مٹ زرد آلو  
خلاصه انجیر نکو مومگم انجیر تو بوگ هولو  
زدیم بار گر خر که خوسی بار ک نمبردش بابو  
چقه دم خر کشیدن سوکش می دا مرحوم گولو  
می زدن تو پوی گر خر هم خار نارنج هم خار لیمو  
وا بدبختی خر پشی ول انگاره شدب کلو  
به سر بالویی کوچیکی سی خر شدب کوتل ملو  
آخورشم خر رو موتور بازم هشتم رو کول قرو  
اومدیم وسط محل کجان آلان دو کون یدو  
انجیرا ارزون دادیم باور بک قیمت کودو  
نصف شم قرصی بردن پولشم ندادن تا هنو



✑ مهتاب خواجه‌ای - قیر

در حریمت پر از عطر یاس، آسمان نگاهت آفتابی، در  
کنار ضریحت آرزو مستجاب... در صحن آستان  
مبارکت بی نیاز همه...  
با تو... کهکشان هستی... می‌دانی... زیستن یعنی تو  
باشی.

غنچه تن به مردن داد، فرصت دوستی از باغبان  
گرفت. باغچه مات در خون غلتید و خاک.

آنقدر خسته‌ام که پای برای رفتن نیست، افسرده‌ام  
که غم بر کوچه نشسته.

گریه‌هایم حوالی خیابان سرگردان، قلبم پمپاژ نمی‌کند،  
کدامین سنگ بر دلم نشست که سنگدل گشتم.  
شادی را فدای آه کردم. آه هم بیزار شد و رفت،  
رفیق تا کجای دنیا نه ثابیه، نه نفس، می‌آیی.  
تو هم کشان کشان می‌روی و من هم لحظه‌های  
حیرانی و پا به پا زیستن نه.

## دلنگی

✑ فریده هاشمی

پنجره که باشی گونه‌هایت از تبلور باران  
خیس می‌شود، شب اگر باشی عاشق  
ستاره‌های چشمک زن چشمانت می‌شوم.  
دست که باشی گم می‌شوم در این سلول  
انفرادی... پس نرو هنوز مرا ندیده‌ای.  
ترس‌ها را خوب بلد شده‌ام، اما دلنگی را نه... دلنگ یعنی  
زنی پشت پنجره در انتظار...



✑ حکیمه رزمی



هنوز هم باورم نمی‌شود که نباشی. عشق، قشنگ-  
ترین هدیه‌ای بود از تو که برایم به یادگار مانده،  
تنها دلیل زنده ماندنم عشق بیکران توست.  
تنها امیدم، تنها دلیل نفس کشیدنم، ای کاش می-  
شد که تا ابد در کنارم می‌ماندی. تنها با تو می‌توان  
از ته دل فندید. با عشق تو می‌توان طعم زندگی  
کردن را چشید. زندگی بدون تو برایم همانند چای  
بدون قند، تلخ و بی مزه می‌ماند.  
پس غم‌های دلم را بشنو و با من بمان و عشقت را از من دریغ نکن.

## منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه  
یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در  
ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی  
برگشت داده نمی‌شود.

tolou2@yahoo.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر

